أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

حُجَّتِی یَا اللَه فِی جُراَتِی عَلَی مَسئَلَتِکَ مَعَ اِتیَانِی مَا تَکرَهُ جُودُکَ وَ کَرَمُکَ، وَ عُدَّتِی فِی شِدَّتِی مَعَ قِلَّىِ حَیَائِی رَافَتُکَ وَ رَحمَتُکَ

پشتوانه من ای خدا در جرأتی كه دارم بر سؤال از تو در عین این كه به آن چه که مكروه تو است اشتغال دارم و آن چه که مورد رضای تو نیست را به جا می‌آورم و از آن چه كه مورد رضای تو است دوری می‌گزینم، همان جود و بخشش و عطا همراه با بزرگواری و كرامت و سعة صدر تو است. این علت است پشتوانة من همین است. در شبهای گذشته خدمت دوستان عرض شد كه آن چه كه موجب كراهت پروردگار است چیست، چون در این جا حضرت عرضه می‌دارد كه من به آن چه كه مورد كراهت تو است من اتیان می‌كنم مع اتیانی ما تكره آن چه كه مورد كراهت تو است و مورد ناخشنودی تو است من به دنبال آن می‌روم، اوّل باید ببینیم كه خب آن چه كه مورد كراهت پروردگار است چیست و بعد علت این كه چرا ما به دنبال آن می‌رویم هرچیزی خب یك علّتی دارد دیگر، چرا به آن چه كه مورد رضای او است نمی‌رویم مورد خشنودی او است چرا نمی‌رویم؟! این جا چرا خیلی است. مگر آن چه كه مورد رضای پروردگار است مورد رضای ما نیست و آن چه كه مورد كراهت پروردگار و ناخشنودی او است مگر همان موجب كراهت ما نیست و چه فرقی بین ما و بین خدا هست كه مسئله‌ای مورد كراهت پروردگار است ولی مورد لذّت ما و رضایت ما و التذاذ ما است چه فرقی است؟ چه عاملی در اینجا هست؟ چه سببی در این جا هست؟ چه مسئله‌ای در این جا هست كه این افتراق به وجود آمده مگر ما بندة خدا نیستیم و از یك جا وجود ما مگر از وجود او نیست و حقیقت ما مگر از حقیقت و ذات او نشأت نگرفته است پس چرا در این جا باید این اختلاف به وجود بیاید اگر هر دو حیثیت وجودّیه به یك جا برمی‌گردد پس اختلاف معنا ندارد، هر دو باید یك چیز بخواهند هم آن كه خدا می‌خواهد او را هم ما باید بخواهیم نه این كه خلافش را و آن كه مورد عدم رضایت او است باید هم مورد عدم رضایت ما باشد چون وجود ما از وجود او است ونشأت ما از حقیقت وجودیه ذات او است كه آیة شریفه هم بر همین مسئله صراحت دارد نه حتّی ظهور كه «ونفخت فیه من روحی» من روحی از روح خودم بر او دمیدم آن وقت چه جور ممكن است كه یك هویت وجودیة خارجیه در اطوار و در كردار و در تصرفّات و در خواستها خواستش و تصرفّاتش و اطوارش با آن چه كه از او نشأت می‌گیرد مخالف باشد الآن این چراغی كه در اینجا روشن هست این ناشی از یك جریان الكتریسته است كه آمده در این لامپها و آمده در این پنكه‌ها و پنكه را به یك نحوة تبدّل انرژی و حركت به این كیفیت آورده آن را هم در تبدّل انرژی به آن انرژی دیگر در اینجا تبدیل به نور كرده هر دو از یك جا نشأت می‌گیرد هم این برقی كه در اینجا رفته، هم آن برقی كه در آن جا رفته خب اگر شما بخواهی نگاه كنید می‌بینید همین اثری كه الآن در این جا هست همین اثر از مبدأش است از منزل خاله‌اش كه نیاورده این چراغ در این جا یا این مروحی که در این جا هست و دارد حركت می‌كند می‌چرخد این انرژی و قدرت را از كجا آورده از منزل عمّه‌اش كه نیاورده اینها اتّصال دارد به كنتور و كنتور هم اتّصال دارد به مركز و مركز هم اتّصال دارد به همان اصل و منبعی كه از آن جا برق گرفته می‌شود. این اثری كه شما دارید در این جا می‌بینید این اثر اصلش و شدیدش و قوی آن و اعلایش از همان منبع و از همان منشأ از آن جا است، از آن جا این حركت به وجود آمده منتهی همین طور تضعیف شده با مبدّلهایی كه گذاشتند در بین راه تضعیف شده، تضعیف شده تا رسیده به این جا كه تبدیل به ٢٢٠ شده یعنی از اوّل اگر در آن جا بود چند هزار ولت بود چند هزار ولت كه نمی‌تواند در این پنكه داغون می‌كند، بیاید در این چراغ كه منفجر می‌كند همین طور كم كردند كم كردند تا رسیدند به این جا این حركتی كه شما الآن در این پنكه دارید می‌بینید این حركت از کجاست از آن جاست، باهم مخالفتی ندارند موافقت دارند منتهی این ضعیف است او قوی است، این ضعیف است آن قوی است، فقط همین فرق است دیگر اضافه بر این فرق ندارد نمی‌تواند یك مظهر اثری داشته باشد مخالف با حقیقت مُظهر، مظهر در ظهور خود باید همان اثر را ارائه بدهد كه مُظهر، منبع و منشأ آن اثر است لذا مخالف با او نمی‌تواند نمی‌تواند این كار را انجام بدهد. خب در این جا باید از ریشه این مسئله مورد بحث قرار بگیرد كه چرا خدا نسبت به یك مسئله‌ای ناخشنود است؟ چرا؟ چرا خدا از این مسئله ناراحت است چرا نسبت به یك مطلب خدا كراهت دارد؟ آیا مگر كراهت و ناخشنودی و نارضایتی مگر در ذات خدا هم متصّور است؟ مگر ذات پروردگار هم مثل ما می‌ماند كه از یك چیزی خوشش بیاید از یك چیزی بدش بیاید؟ البتّه در آیات قرآن داریم «ان اللَه لایحب كلّ مختال فخور» خدا دوست ندارد خدا دوست دارد یحّب المحسنین، محسنین را خدا دوست دارد در آیات دیگر كه یحبهّم اللَه و یحبّونه خدا آنها را دوست دارند و آنها خدا را دوست دارند این محبت «والذین آمنوا أشدّ حّباً لله» تمام این آیات و همین طور از صفت باریتعالی كه صفت محبّت است در این مسئله شكّی نیست ولی باید ببینیم آخر خدا هم دوست داشتنش مثل ما است تفاوتی نمی‌كند و كراهت خدا كراهتش مثل كراهت ما است به این كیفیت است؟! وقتی كه انسانی یک چیزی را دوست دارد یعنی نسبت به او التذاذ پیدا می‌كند در عالم وجود مگر می‌شود اثری پیدا بشود كه مخالف رضایت خدا باشد و مخالف خواست او باشد می‌شود یك همچنین چیزی یا محال است؟ فكرش را كردید؟ آیا می‌شود در عالم وجود یك عملی سربزند از یك شخصی، از یك حیوانی، از یك جمادی، از هر چه می‌خواهید اسمش را ببرید از ملكی كه آن عمل برخلاف اراده و خواست خودش باشد؟ یعنی زور او از خدا بیشتر است معنایش این است دیگر خدا نمی‌خواهد این عمل انجام بشود ولكن ما می‌آییم و بر خواست و ارادة خدا غلبه می‌كنیم و‌آن عمل را كه مخالف با رضای خدا است انجام می‌دهیم این است معنا، معنای كراهت و معنای رضایت در ذات پروردگار خب این كه خیلی غلط است این حكایت از عجز و ناتوانی ذات اقدس او می‌كند نسبت به آن ظهورات در عالم خلقت و درعالم شهادت مثل این اهل تسنّن كه بندگان خداگیر چه كسانی افتادند از این علمایشان اینهایی كه فقط حرفه ایشان تهمت زدن، عجیب است هنوز این همه گذشته ولی باز دست از این تهمتها بر علیه شیعه برنمی‌دارند! خب اصلاً خیلی واقعاً عجیب است قرآن شیعه با سایر قرآنها تفاوت می‌كند. بابا دو قدم راه بیا برو در خانة این مردم ببین قرآن ایشان با تو فرق می‌كند اینکه زحمت ندارد من وقتی كه یك وقتی با اینها و در بعضی از این سفرها برخورد می‌كردم و می‌كنم می‌گفتم آقا پولت را من می‌دهم بلند شو بیا سر زده بیا در خانة ما اصلاً بدون این كه گفتم تو ویزایش را بگیر پولش را من می‌دهم بلند شو بیا سرزده بدون اطّلاع قبلی، بلند شو بیا همین قرآنی كه تو الآن در مسجدالحرام می‌خوانی همین قرآن را می‌خوانم همین را ماشاءاللَه دیگر این قدر رفقا برای ما قرآنهای آن جا را هدیه كردند كه در هر اتاق ما چند تا پیدا میشود به هر كه آمده ازآن قرآنها آورده این همه ما دادیم ولی در عین حال در هر اتاقی چند تا هست گفتم قرآنی كه ما داریم می‌خوانیم همین است همین كه الآن شما دارید اصلاً باور نمی‌كند كه من دارم راست می‌گویم گفتم بیا دیگر آخر تو آدمی‌خیر سرت با آن كه چهار دست و پا راه می‌رود فرق می‌كنی، آخر آدم همین طوری كنار بگیرد بنشیند هی بگوید خب این هم شد آدم؟ آخر این هم شد انسان؟! آخر این هم شد عاقل؟ وقتی به این راحتی انسان می‌تواند به یك نكته برسد آن وقت به خیلی از مطالب می‌تواند راحت برسد، خیلی از مسائل دیگر برایش روشن می‌شود، خیلی از غرضها برای او فاش میشود خیلی از مسائل نفسّیه و اینها برای انسان روشن می‌شود كه چه دستهایی پشت این قضیه است سالیان سال و صدها سال برای تفرقه افكنی میان دو ملّت اسلام چه مسائلی وجود دارد به این راحتی می‌شود مسئله حل بشود همین طوری می‌گیرند می‌نشینند یكی از مسائلی كه مطرح می‌كنند این كه شیعه می‌گویند خان الامین خان الامین خان الامین یعنی قرار بوده كه جبرائیل اول رسالت را و نبوّت را به علی بیاورد و بعد ‌آمده و خلاصه خیانت كرده از پیش خودش دخل و تصرّف كرده به جای این كه به خانه علی برود آمده خانه پیغمبر و او را به غار حرا برده و در غار حرا به پیغمبر نازل كرده باید به علی بدهد باید به اصطلاح بر او باید نازل شود و این اللَه اكبری كه در انتهای تشهّد گفته می‌شود این همان خان الامین است. بنده خودم در همین دو سال پیش بود مشرّف شده بودم بله دو سال پیش در ماه مبارك رمضان یك شب، شبها باز است، شنیدم دیگر ظاهراً سایر ایام و اینها ظاهراً باز است شبها تقریبا یك حدود یك چند ساعت سه یا چهار ساعت به اذان می‌رفتیم آنجا خلوت بود خیلی خلوت بود در كنار ضریح در همان مسجد مدینه در ضریح مبارك حضرت می‌نشستیم ویك شب من نشسته بودم دیدم كه یك پیرمردی آمد و موقّر هم بود یعنی معلوم بود كه به اصطلاح از افراد عادی نمی‌تواند باشد همین افرادی كه خب افراد وزین و آمد و دو ركعت نماز آن جا خواند و اشاره كرد به قبر پیغمبر یك شعری خواند یادم رفت كه ای كسی كه می‌گویی خان الامین خان الامین روز قیامت همین امین می‌آید جلویت را می‌گیرد و باید به او حساب پس بدهی هی این شعر را می‌خواند چند مرتبه من حوصله نداشتم بلند شوم بروم صدایش كنم بگویم بیا یك كناری بگیریم بنشینیم این حرفها حالم چیز نبود حال صحبت و این حرفها نداشتم ولی شما نگاه كنید ببینید معلوم بود آدم آدم بدی نیست از سیمایش معلوم بود آدم مغرضی نیست ولی این چه جور در كلّة این بدبخت كردند این بیچاره دارد حتّی شعر هم دارد می‌خواند خب طعن به شیعه است می‌خواستم صدایش كنم كه این پیغمبر را قبول داری یا نداری به همین پیغمبر من نمی‌گویم به همین پیغمبر نمی‌گویم چرا تهمت می‌زنی آخر؟ واقعاً این خیلی عجیب است این چه دردی است كه در ما هست؟ نه در آنها در مای شیعه هم این درد تهمت و دروغ هست نیست؟ همه بگوییم هست خدا فقط باید حفظ كند، آن آمد به علی و شیعه تهمت زد ما آمدیم به یك مسلمان می‌زنیم هر دو یكی است هیچ تفاوت نمی‌كند همان كسی كه آمده مثل ابن تیمیه و امثال ذلك چطور در روز قیامت می‌آیند امیرالمؤمنین قسیم الجنی و النار می‌آیند آنها را نگه می‌دارد چرا به من تهمت زدی جناب ابن تیمیه چرا تهمت زدی؟ ای ابوحریره چرا به من تهمت زدی؟ ای ثمری بن جندب چرا تهمت زدی؟ ای معاویه چرا چرا اینها را همه حضرت می‌آورد در كنار و باید حساب پس بدهند همان جور ما را می‌آورد چرا به این مؤمن تهمت زدی؟ چرا چرا این جا دروغ گفتی و با همان دستی كه ابوحریره را در جهنّم می‌اندازد من و شما را می‌اندازد با همان دست هر دو بروید در یك جا چرا برای من اشهد أنّ علیاً ولی اللَه گفتن فایده ندارد برای من دنبال اشهد ان علیاً ولی اللَه آمدن مهم است گفتن ضبط صوت هم می‌گوید بلندگو و میكروفون و از این چیزها هم می‌توانند بگویند شما یك دستگاه را كلیدش را بزن برای شما یك تسبیح أشهد أنّ علیاً ولی اللَه می‌اندازد تا چقدر دنبال این اشهد آمدی؟ تا چقدر به دنبال این ولایت آمدی؟ تا چقدر به دنبال آثار ولایت آمدی فرق بین من علی و عمر در این است كه من دنبال حق رفتم او دنبال باطل و الا نه من پیش خدا قربی دارم، نه او پیش خدا بعدی دارد هیچ كدام هر دو یكی هستیم من دنبال صدق رفتم من دنبال حق رفتم.صفا رفتم من دنبال آن دنبال كلك رفت دنبال تقلّب رفت، نكرد؟ دنبال دروغ رفت دنبال تهمت رفت او شد عمر من شدم علی فرق همین است، فرق دیگر نداریم. خون ما یكی است، گلبول ما یكی است، پلاسمای ما یكی است، استخوان ما، هر دو هم انسان هستیم هر دو هم از آدم ابوالبشر هر دو به وجود آمدیم این كه او دارای ظلمت شده است به خاطر انجام مایكره اللَه است به دنبال متابعت از هوای نفس است من آن هوای نفس را كنار گذاشتم. آن به دنبال رفت من نرفتم، او انجام داد من ندادم به خاطر این بوده حالا كه شما مدّعی راه من هستید چرا عملی انجام می‌دهید كه او را به آن جا رساند پس شما هم از او هستید دقت می‌كنید؟!! اهل فضل و اهل علم متوجّه می‌شوند كه چه می‌خواهم عرض كنم شما كه الآن داری دروغ می‌گویی مثل آب خوردن شما كه الان داری تقلب می‌كنی مثل آب خوردن، شما كه الآن داری مكر می‌كنی شما كه الآن داری هزار عمل زشت و خلاف را انجام می‌دهی به بهانة تشیع به این بهانه دیگر آنها اهل تسنّن هستند ما نیستم پس هر كاری دلمان خواست می‌كنیم و مجّوز هم داریم درست؟! شما كه داری این عمل را انجام می‌دهی در اینجا چكار داری می‌كنی؟ همان كاری كه او دارد می‌كند، همان كاری كه او دارد می‌كند آن آمد مخالفت با رسول خدا كرد در جایی كه راست گفتن به صلاح آدم است که هنر نیست من راست بگویم آن را هر مش حسنی هم فرض كنید كه راست می‌گوید دیگر آن راست گفتن كه دیگر به صلاح است دیگر به نفع انسان است به دنیای انسان لطمه نمی‌زند، صداقت در آنجا برای آدم نان هم می‌آورد نه این كه نان را بگیرد نان خب آن جا كه راست گفتن هنر نیست در جایی كه دروغ گفتن به ضرر دنیوی انسان تمام می‌شود خب دروغ نگفتن كه هنر نیست هر كسی دروغ نمی‌گوید در آن جایی كه تقلّب كردن فرض كنید كه به ضرر انسان تمام می‌شود و مسئله لو می‌رود و مشخّص می‌شود و آبرو ریخته می‌شود خب كدام شخص می‌آید یک همچین کاری انجام بدهد و آبروی خودش را ببرد؟! هان پس بنابراین در كجا باید دنبال علی بودن ثابت بشود آن جایی كه دیشب عرض كردم خدمتتان پریشب عرض كردم آن جایی كه عمل ظاهر انسان آن عمل مطابق با مبانی باشد آن جا است و الا در باطن خب ما خیلی به واسطة اغراضی می‌توانیم وجهه‌های مختلفی پیدا كنیم، تعلّق‌های مختلفی پیدا كنیم ابوحنیفه از افرادی بود كه مخالف با منصور دوانیقی بود البته از اول نه بعدها و منصور از او استفاده می‌كرد برای مخالفتش با امام صادق و امثاله این مطالب را بنده در جلد سه آوردم و توضیحاتی هم دادم نسبت به آن نسبتاً مفصل و اینهایی كه در كتب خودشان نوشتند كه ابوحنیفه از مفاخر اسلام است باید در روز قیامت به امیرالمؤمنین پاسخ بدهند به امام صادق باید بیایند جواب حرفهایشان را بدهند خب ابوحنیفه مخالف با منصور دوانیقی بود ولی در سرش بخورد این مخالفت چه فایده مگر هر كسی كه با منصور دوانیقی مخالف است بر حق است؟ خوارج نهروان هم با معاویه مخالف بودند نبودند؟ خب حالا حق بودند راهشان درست بوده نخیر معیار ولایت علی است این معیار است نه معیار مخالفت با معاویه والا ممكن است سر دو ریال هم شما با معاویه دشمن شوی هنر نیست، پولت را نمی‌دهد دشمن می‌شوی، كرایة شترت را نمی‌دهد دشمن می‌شوی. گفتند كه این هزار و یك علت ممكن است داشته باشد ربطی به خوب و بد بودن شخص ندارد، بگوید بالای چشمت ابرو است دشمن می‌شوی صبت بكند دشمن می‌شوی دشمن شدن كه چیزی نیست، محبّ علی بودن بر اساس ولایت آن هم نه بر اساس این شهریه و بیت المال را هر ماه می‌فرستد در خانه ظاهراً امیرالمؤمنین این كار را می‌كرده بیت المال را هر ماه تقسیم می‌كرد این طور در تاریخ نقل می‌كنند. نمی‌گذاشت بیت المال تا آخر بماند هان؟!! ابوحنیفه دشمن بود با منصور دوانیقی و بالاخره منصور در نامه‌ای كه می‌فرستد برای بعضی كه بر علیه آن شورش پیدا بكنند اطّلاع پیدا می‌كند و او را در زندان می‌كند و در زندان هم به اصطلاح فوت می‌كند خب تو كه عرضه داشتی افراد را به دم تیغ می‌فرستادی با نامه چرا خودت بلند نمی‌شوی در معركة جمع شركت كنی فقط بلد هستی در كوفه بنشینی و مردم را به مخالفت با منصور مردم را دعوت كنی هنر كردی؟ آن وقت این ابی حنیفه كذا و كذا كسی بود آنهایی كه می‌گویند از مفاخر اسلام است چشمشان را باز كنند مطالعاتشان را یك قدری بیشتر كنند بفهمند به چه كسی دارند می‌گویند از مفاخر اسلام و تحت احساسات قرار بگیرد، ابوحنیفه كسی بود كه نشسته بود شخص نقل می‌كند می‌گوید آمدند در مقابلش گفتند كه فلان شخص را گرفتند به عنوان دزدی و این كار را كرده، این مسئله را بنده آوردم گفتند خب دستش را باید قطع كنند این بلند می‌شود می‌رود می‌گوید بابا این كه این كار را كرده به خاطر این بوده این كه دزد نیست این نکرده، می‌گوید اِ خیلی خب می‌گوید یكی را بفرست الان دستش را قطع می‌كنند می‌گوید عیب ندارد بگذار بكنند حالا اشكال ندارد و می‌روند و دست این بدبخت را قطع می‌كنند این یك همچنین آدمی‌بوده آن وقت این می‌شود از مفاخر اسلام حالا عیب ندارد دستش هم قطع شد دیگر یك چیزی گفتیم دیگر اِ اِ‌اِ به همین راحتی دست قطع كنند و این هم بنشیند و بگوید ما حرفمان را پس بگیریم بد است دیگر مثلاً قاضی آن هم ابوحنیفه این جا نفهمیده و حرفش را پس گرفته این خوب نیست این خوب نیست این دنیا كارش بی حساب نیست در دنیا همه چیز در این دنیا درست است درست انجام می‌شود همه چیز درست انجام می‌شود یادم است یك زمانی در یكی از این روزنامه‌ها بعد از انقلاب یك هتك حرمتی نسبت به یك عالمی‌شده بود بیشتر توضیح نمی‌دهم جایش هم نیست همین به اجمال می‌گویم تا بدانید دنیا بی حساب نیست، یك هتك احترامی ‌شد یك بنده خدایی. بنده آن موقع در جریان خود این قضیه خود بنده بودم می‌رود پیش مسئول این روزنامه می‌گوید آقا این مرد عالم است محترم است مال یكی از این شهرستانها و شما این طور كردید آخر شما تحقیق كردید و این مطلب را می‌گویید آ‌برویش را می‌برید فلان، شما دارید می‌گویید این وابسته به رژیم سابق بوده رژیم شاه بوده از این چیزها بوده كجا این طور بوده من این شخص عالم را دیده بودم مرد خوبی بود، حتّی در یك سفری كه از در قطار از تهران به جایی داشتیم ایشان هم در آن كوپه بود و در همان جا بود مرد روی هم رفته هم فاضل هم صاف و باصفایی بود پیرمرد بود دیگر، دیگر نه حرفی كه ما زدیم آن شخص می‌گوید درست است و خب بفرستید تحقیق كنید می‌گویند بسیار خب یكی نفر از همان شخص و با این می‌روند در همان جا تحقیق می‌كنند در محل، از اهالی، این طرف بودند معلوم می‌شود كذب محض بوده، اصلاً خبر كذب محض بوده صحّت نداشته، یك چند نفر با این آقا مخالف بودند مسئله داشتند آمدند این را پخش كردند كه آبروی این بنده خدا را ببرند، آبرو بردن هم كه مثل آب خوردن است آبرو ببرند می‌آیند و خود شخص برای بنده نقل می‌كرد كه من خودم رفتم پیش این شخص همان مسئول این نشریه و گفتم آقا بسیار خب این گزارش است خود فرستادة شما و رفتیم و نشد گفت بسیار خب ما روی این قضّیه اقدام می‌كنیم گفتیم خب آقا چیز كنید رد كنید فلان كنید گفت نه نمی‌كنم چرا نمی‌كنم اگر ما بكنیم برای نشریه موجب وهن است عجبا! آبروی مؤمن را بردن اشكال ندارد، تهمت به ارتباط با رژیم سابق زدن اشكال ندارد ولی دفع فعل حرام و اصلاح یك خبر باطل آن موجب وهن نشریة ما می‌شود؟! هان این طرز تفكّر، تفكّر امیرالمؤمنینی نیست این طرز تفكّر، تفكّر عمریه است، ابوبكریه است، عثمانّیه است، معاویه است این طرز تفكّر خدا هم در این دنیا در همین دنیا می‌گذارد در كاسة آدم در همین دنیا، نظر شریف رفقا كه هست بنده عرض كردم خیلی همچنین به این مسائل ترتیب اثر ندهید همه مثل هم این هم مثل آن و آخر همه بر یك بخاطر همین است دیگر بله خدایی در كار نیست، صداقتی در كار نیست همه نه این كه فقط یكی فلان، بله می خور شعر حافظ:می‌خور آن شعر معروف

می‌خور كه شیخ و شاهد و مفتی و محتسب چون نیك بنگری همه تزویر می‌كنند

همه تزویر می‌كنند. تو همین دنیا خدا می‌آید حساب انسان را می‌رسد در همین دنیا آن روز آبروی آن مؤمن را بردی ما هم این جا می‌آییم آبروی تو رامی‌بریم این جا می‌آییم می‌بریم، خوارج نهروان اینها افرادی بودند كه تابع یك فكر خاصی بودند یك فكر خشك و بی مغز و تهی و افراد یك دنده و نفهم، نفهم بر اساس فكر خودشان می‌رفتند و می‌بریدند و می‌دوختند و همه را هم موظّف می‌كردند و مكلّف می‌كردند كه باید بیایید اطاعت كنید خب در این افرادی كه با آنها مخالفت بود عمروعاص بود خب بسیار خب عمروعاص با روش اینها مخالف بود اینها هم مخالف بودند معاویه بود ولی در میان اینها علی هم بود یا نبود؟ آیا مخالفت با معاویه را باید یكسویه نگریست و نسبت به او ابراز شوق و تأیید كرد یك سویه نگریست یا به این سكه باید به دو طرف نگاه كرد این سكّه‌ای كه ضرب شده است از اوّل به دوگونه ضرب شده یك گونة آن یك نقش دارد آن طرف دیگر یك نقش دیگر دارد شما الآن نمی‌توانید بگویید كه الآن این سكّه این نقش را دارد این طرفش هم هست اگر دو طرف سكّه یك نقش داشت شما می‌گویید كه فرض كنید كه این سكه الآن حكایت از این مسئله می‌كند این سكّه كه الآن ضرب شده است در بدن او، در نفس او، در جان و سرشت او در جان او بغض معاویه و بغض علی با هم زده شده است چگونه دیگر این می‌تواند مورد تأیید باشد و چگونه این خوارج می‌توانند دیگر مورد تأیید باشند؟ راه خلاف است، حتّی كسانی كه مخالف با معاویه باشند دلیل نیست آنها هم دلیل نیستند باید انسان ببیند كه این مخالفتی كه با معاویه هست از كجا نشأت گرفته؟ دلیلش چیست؟ شاید معاویه آمده فرض كنید كه یك چیزی از او خریده پولش را نداده شده مخالف این اصلا نه علی می‌شناسد نه اسلام، یك مسیحی است فرض كنید اصلاً هیچ کسی نیست ‌یكی نقل می‌كرد میگفت یك آقایی رفته بود كویت از همین دیگر بیش از این توضیح ندهیم می‌گفت رفته بود در همان زمانی هم كه ما او را می‌دیدیم و با او ملاقات می‌كردیم همچنین آدم مستوی نبود، بله آدم متعادلی نبود می‌گفت در یك روز در كویت سوار تاكسی شده بود می‌گفت ما هم بودیم داشتیم یك جایی می‌رفتیم شروع كرد از وجوهات و مسائل خمس و سهم امام و فلان و در آن دنیا باید حساب پس بدهی، نمی‌دانم آیا تا به حال خمست را حساب كردی فلان كردی می‌گفت این گرفته بود این را زبان عربی هم می‌دانست با آنها هم بی ارتباط نبود با آن افرادی كه در كویت و اینها هم بودند بی ارتباط نبود می‌گفت خلاصه این راننده هم هیچی نمی‌گفت آ‌خر تا آن جا دیگر تصوّر كرد كه دیگر راننده كاملاً مجاب شده و الآن خلاصه دسته چكش را در می‌آورد و می‌گوید هر چه در حسابش دارد این هم بگیر برو این هم وجوهات، آن جا كه رسید گفت آی شیخنا من مسیحی هستم تو برای كی داری روضه می‌خوانی و فلان می‌كنی برو پی كارت عمو! من مسیحی هستم مسلمان نیستم بیایم به تو خمس و وجوهات بدهم حالا بغض با فرض كنید كه یك كسی فرض كنید كه با معاویه اصلاً دشمن باشد اصلاً مسملان هم نباشد مسیحی است سر یك قضیه با معاویه حالا دشمن شده مگر این همه دشمن وجود دارد مگر یكی ممكن است حتّی به جنگ معاویه برود، به جنگ یزید برود، به جنگ یك خلیفه برود این هیچ دلیل نیست میزان در صحّت رفتار و صحّت عمل، میزان محبّت اهل بیت و ولایت است برای كسانی كه اینها به مسائل آگاه هستند اگر شخص به مسائل آگاه نباشد، اطّلاع نداشته باشد از مستضعفین باشد آن وقت میزان می‌رود روی خود نفس صحت عمل در خارج میزان روی آن می‌رود چون شخص مسیحی است؟ مسیحی است مسیحی باشد آیا این عملی كه انجام می‌دهد صحیح است یا نیست این عملی كه انجام می‌دهد درست است یهودی باشد مسیحی باشد بهائی باشد، كمونیست باشد هر كسی می‌خواهد باشد ملاك صحّت عمل است در موارد مختلفه و در مراتب مختلفه و در مواطن مختلفه نه در آن جاهایی كه احساس می‌كند که این فعل او مورد نظر و مورد توجّه است او فایده ندارد آن مقطعی است آن هنرپیشه است آن دارد فیلم بازی می‌كند فایده ندارد در موارد مختلفه ودر جهات مختلفه عمل او عمل صحیحی باشد در گفتار او صدق باشد همیشه در او صدق باشد همیشه در او صفا باشد همیشه در او حق باشد گرچه این هم متقّی نباشد این شخص می‌تواند به عنوان فردی كه رفتار او كردار او مورد رضای پرودگار است می‌تواند مورد ارزشیابی قرار بگیرد، ابوحنیفه هم همین طور بود. این ابوحنیفه از مفاخر اسلام ما ایشان در ذاتش عناد و خصومت با امام صادق ریخته شده بود این سكه به دشمنی با ولایت ضرب شده بود این مهم است حالا آن طرفش هر چه می‌خواهد باشد، یك روز با منصور خوب است خوب باشد، یك روز با او بد است بد باشد، یك روز این طور است این باشد آن كه مهم است این است كه در این سكّه‌ای كه ضرب شده است آیا حب امام صادق ضرب شده یا بغض امام صادق در جناب ابی حنیفه بغض امام صادق در این سكه ضرب شده است به شهادت تاریخ و به شهادت منقول و به شهادت اصحاب و به شهادت صاحبان تراجمه اینها بغض امام صادق كه می‌گوید هیچ مسئله‌ای نبود كه به گوش من برسد از جعفربن محمّد الاّ این كه من مخالفت او را كردم، آن وقت این می‌شود از مفاخر اسلام، چرا چون دو روز رفته در زندان جناب منصور و در آنجا هم مرده، مرده به جهنّم كه مرده، به درك كه مرده از همان زندان به درك و ته درك واصل می‌شود اینها به خاطر این است كه ما مسائل را از دیدگاه سیاسی فقط می‌نگریم نه از دیدگاه حق، از دیدگاه حق نگاه نمی‌كنیم دید ما دید سیاسی است، تفكّرات ما صرفاً تفكرات سیاسی است و این تفكّرات سیاسی بدون توجّه به حق می‌شود تفكّرات مادّی این خودش یك نوع متریالیست است یك نوع ماده‌گرایی است یك نوع توجّه به مادّه است، توجّه به ظاهر بدون توجّه به حق آن طرف سكه را ما نگاه نمی‌كنیم آن طرف سكّه را نمی‌بینیم كه در آن طرف سكّه از امام صادق علیه السّلام خبری نیست، خبری نیست. آن طرف سكّه از متابعت ولی حی و اهل بیت خبری نیست آن طرف سكّه از محبّت به امام زمان خبری نیست این می‌شود چه؟ این می‌شود عمر، این می‌شود فردی كه در لباس مخالف و منحرف درآمده و در آن زمان بوده این در این زمان است فقط فرقشان در این است همین است. خبری نیست مسئله دقیق شد ها؟ خوب است خوب است این چیزها را ما بدانیم و بفهمیم كه چه مكتبی به دست ما دادند راحت نرسیده این مكتبی كه به دست ما رسیده مكتب اولیاء، مكتب بزرگان، مكتب اهل بیت آسان نیامده، خیلی ریزه كاری دارد، خیلی حساب و كتاب در این جا هست خیلی مسائل در این جا هست و اگر قرار است ما اسوه قرار بدهیم چه شخصی را قرار بدهیم و اگر قرار است ما مكتبی را پیروی كنیم چه مكتبی را پیروی كنیم آیا هر كسی كه دو كلمه سواد یاد گرفته تمام شد هان؟!! این است؟ این است مسئله یا نه باید در مكتبی قدم نهاد كه در آن مكتب حق و صدق به اثبات رسیده به اثبات رسیده، پشتوانه پیدا كرده آن مكتب مكتب عرفای باللَه و علمای باللَه و بامراللَه و متابعین حقیقی و پیروان واقعی اهل بیت است این مكتب لذا خیلی از افراد این وسط غربال می‌شوند، خیلی از این سرند رد می‌شوند، رد می‌شوند از این سرند و می‌ریزند زمین به میزان صدقشان و به میزان تقرّبشان و به میزان خلوصشان نسبت به ولایت اهل بیت و ولایت امام زمان آن بالا می‌مانند اوّل که آن ریزه‌ریزه‌‌ها می‌روند و بعد هم آنهایی آن آخر می‌مانند كه دیگر هیچ غل و غش و ناخالصی در آنها وجود ندارد. ما را به این مكتب دعوت كردند به این مكتبی كه بر محوریت امام زمان معصوم علیه‌السّلام پا می‌گیرد و شكل می‌گیرد این مكتب فقط و فقط و فقط وفقط تمام شد و بقیه همه هیچ هیچ بله هر كسی به اندازة خودش و بین خدا خودش می‌داند، خودش می‌داند خودش می‌داند كه به چه نحوه‌ای می‌تواند باشد. این مسئله كه آن چه كه در عالم وجود تحقّق خارجی دارد آیا می‌شود خارج از اراده و مشیت خدا باشد؟ خارج از اراده و مشیت خدا یعنی خدا ناراضی است به این اراده و مشیت است، ناراضی است. من ناراضی هستم كراهت دارم كه یك عملی انجام بدهم مرا مجبور می‌كنند كه انجام بدهم این می‌شود امر مكره می‌گویند معامله‌ای كه مكره بكند باطل است همین است دیگر. شخصی دختری را نمی‌خواهد پدر و مادر او را مجبور می‌كنند و تهدید می‌كنند و بر اساس تهدید آن دختر را می‌گیرد این عقد باطل است چون مكره است. دختری مردی را به عنوان همسری نمی‌خواهد از طرف پدر یا مادر افراد دیگر یا حکومت هر چه ملزم می‌شود به ازدواج با او این عقد باطل است باطل باطل باطل چرا؟ چون مكره است برخلاف او انجام شده. شخصی را اكراه می‌كنند بر خوردن روزه و این روزة خود را می‌خورد گرچه باید روزة‌ دیگری را بگیرد و روزة آن روز او باطل است اما چیزی نباید بخورد ولی گناه انجام نداده، گنماه انجام نداده چرا؟ چون مكره است اكراه شده تحت فشار قرار گرفته خداوند با اختیار عمل را قبول می‌كند چه در عبادات، چه در معاملات، چه در ارتباطات، امور شخصّیه و عامّه، باید انسان مختار باشد، با اختیار باشد، با اراده باشد. آیا در مورد پروردگار هم همین طور است؟ یعنی كسی خدا را مكره كرده كه این عمل در خارج انجام شود بر خلاف رضای او؟ این كه صحیح نیست، یا این كه دلش نمی‌خواست و بالاخره یك همچنین مسئله‌ای انجام شد خب این هم صحیح نیست. این بحث بحث طولانی است و دامنه‌داری است كه به درد شبهای ماه رمضان ما نمی‌خورد حالا ما گرچه باز كردیم به عنوان این كه یك طلیعه بشود برای این كه وارد كیفیت كراهت و كیفیت رضای پروردگار بشویم اگر بخواهیم این بحث را از این طرف كه مسئلة اراده تشریعی، ارادة تكوینی رضای به فعل و رضای به عمل یا رضای به فاعل و امثال ذلك پیش ببریم كه مباحث فلسفی در این جا هست این هم بسیار ادامه پیدا خوهد كرد و هم شبهای ماه رمضان این بحث‌های خشك و علمی‌ صرف را نمی‌طلبد خلاصه خود من هم خیلی چندان رغبتی به گشودن این باب و پیشروی در این زمینه ندارم ولی به عنوان شروع در این مسئله كه كراهت پروردگار به كراهت به ما برمیگردد نه به كراهت به خود او، راجع به این مسئله انشاءاللَه مطلب را ادامه می‌دهیم و آن طرف قضیه كه مباحث فلسفی این مسئله است او انشاءاللَه برای یك فرصتهای دیگر و یك مجالهای دیگر.

این كه در این فقره امام سجّاد علیه‌السّلام عرضه می‌دارد: مع اتیانی ما تكره در حالی كه آن چه مورد كراهت تو است من انجام می‌دهم منظور كراهت پرودرگار است نسبت به خود ما و نسبت به سرنوشت ما و نسبت به سعادت ما و نسبت به فلاح و رستگاری ما، نسبت به ما پروردگار كراهت دارد نه كراهت نسبت به خود او كه این عمل مورد رضای او نیست، این عمل مورد رضای او از ناحیة خود ما نیست مثل این كه فرض كنید كه یك معلّم دلسوزی یك فرض كنید كه شخصی معلّم دلسوزی می‌آید و شاگردان خودش را تربیت می‌كند، بچّه‌ها را مشق می‌د‌هد، حساب پس می‌گیرد حساب آنها را، دفتر آنها را، كتاب آنها را، تنبیه می‌كند بچّه در این تنبیه شدن گریه می‌كند او را به بعضی از عقوبات مبتلا می‌كند در عین این كه خود او هم نسبت به این مسئله ناراضی است و ناراحت است كه این بچّه الآن دارد گریه می‌كند ولی می‌بیند چاره‌ای ندارد باید این تنبیه انجام بشود و وقتی كه بچّه بیاید چیز بكند می‌گوید بعداً می‌فهمی‌عزیز من، بعداً می‌فهمی‌وقتی این بچّه بزرگ شد و بزرگ شد و سنّش به حدود بیست سالگی رسید آن وقت می‌فهمد كه آن تنبیه‌هایی كه در آن سنین معلّم كلاس اوّل و دوّم و سوّم چهارمش می‌كرد برای چه بوده؟! آن موقع اگر نمی‌كرد الآن دیگر نمی‌رسید به این رتبه الان به این مرتبه نمی‌رسید و این در آن موقع زبان حالش چیست زبان حالش این است كه بابا عزیز من این كاری كه می‌كنم به خاطر خود تو دارم می‌كنم و الا تو برو رفوزه شو به من چه ربطی دارد من كه شهریه و حقوقم را سر سال می‌گیرم و بعد هم می‌روم سه ماه تابستان به سفر و با زن و بچّه‌ام، تو این وسط یك سالت هدر رفته، عمرت بر فنا شده آیا خودت راضی هستی؟ پدر و مادرت راضی هستند این طور باشد؟ هان؟!! خب انشاءاللَه حالا دیگر این اجمال مسئله بود تا اگر خدا توفیق داد ببینیم در فردا شب و فردا شبهای دیگر در این باره و در این زمینه چه مطالبی به دست می‌آید؟